■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صداوسیمای جمهوری اسلامی‌ایران ■ نخستین موسسه فرهنگی مطبوعاتی کشور دارای گواهینامه بین‌المللی ISO9001:2008

جام جم

■ شاپا: ISSN۱۷۳۵-۳۶۳۷
■ پایگاه اینترنتی: www.jjo.ir
■ www.jamejamdaily.ir
■ پست الکترونیکی: info@jamejamdaily.ir

■ تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدیر، شماره ۱۲۹
■ تلفن: ۲۳۰۰۴۰۰۰ - ۰۲۱ ■ دورنگار تحریریه: ۲۲۲۲۶۲۵۲
■ سازمان شهرستان‌ها: ۴۵۸۹۷ ■ کد پستی: ۱۹۱۱۶۱۸۴۱۳
■ امور مشترکین: ۴۴۲۰۲۹۳۰ ■ سازمان آگهی‌ها: ۴۹۱۰۵۰۰۰
■ پیامک: ۳۰۰۰۱۱۲۴۰ ■ روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۲
■ چاپ: به صورت همزمان در تهران و شهرستان‌ها (چاپخانه‌های روزنامه جام جم)

چهارشنبه ۱۳ شهریور ۱۳۹۸ | ۴ محرم ۱۴۴۱ | ۲۰ صفحه | سال بیستم - شماره ۵۴۷۳ | استان تهران و البرز ۲۰۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۰۰۰ تومان | Wednesday - 2019September4

حدیث عشق

بُکاءُ الْعُیونِ وَخُشُیه الْقُلُوبِ رَحْمَه مِنّا...
امام حسین(ع) فرمود: گریستن چشم‌ها و ترسیدن قلب‌ها رحمتی از جانب خداست.
مستدرک الوسائل، ج ۱۱

ضیافت اشک

شبیه کشتی نوحی، نه! مهربان‌تر از اویی
که حرِّ بد شده را هم تو در پناه گرفتی
قاسم صرافان

اوقات شرعی: اذان ظهر: ۱۳/۰۳ | غروب آفتاب: ۱۹/۲۸ | اذان مغرب: ۱۹/۴۷ | نیمه‌شب شرعی: ۰۰/۲۰ | اذان صبح (فردا): ۵/۱۲ | طلوع خورشید (فردا): ۶/۳۹

بازآرید چه پوست که دخل تمام است | بازآی چه پوست که دخل تمام است | حسینیه جام جم ۱۳۷۹ ۱۴۲۱ | بازآی چه پیر یا چه غلام است اینجا کز زن | بی نفخ صور خاتم عشق اعظم است

خون و القلم

هر چه می‌کشیم از مشتی گندم است



حامد عسکری
شاعر و نویسنده

السلام علیکم و علی عبادا... الصالحین... فکر کن چه خوشبخت باشی که هرکه هرکجای این کره خاکی نماز بخواند اعم از مستحب و واجب بر تو سلام دهد...

سال ۶۱ هجری است، نشسته‌ام زیر سایه نخلی کنار شریعه فرات و قافله را می‌بینم. خیمه‌ها بیشتر شده‌اند، زهیر هم آمده، این ور لحظه به لحظه بر سپاه حر هم افزوده می‌شود، اصحاب همین لختی پیش آمدند و چند مشک پر آب و اسب‌هایشان را سیراب کردند و برگشتند سمت سپاه حسین (ع) دارم غبطه می‌خورم به حالشان یالیتنی کنت معکم فافوز فوزا عظیما...

جرات این را ندارم که بگویم اگر بودم حتما توی سپاه حسین علیه‌السلام می‌رفتم. من خودم آدم رسانه‌ام و می‌فهمم چه قدرتی دارد... من ۱۴۰۰ سال این ورتر ایستاده‌ام و تجلی شکوهمند قیام حسین را دیدم و حالا برایم روشن است که اگر بودم حتما در سپاه حسین شمشیر می‌زدم. با سمپاشی رسانه‌ای که در کوفه و سایر بلاد شده بود با آن همه خدعه و نیرنگ و تطمیع فکر نکردن به برق سکه‌ها و مناصب یزید لعنت‌ا... علیه خیلی دشوار بود. ولی اصحاب حسین کاری کردند کارستان، با حسین یا علی خوردند و زلف گره زدند و شدند همان عبادا... الصالحینی که ابتدای نوشته عرض کردم. میرزا اسماعیل دولابی که رضوان خدا بر او، جایی می‌گفت با حسین که باشی عاشق میشی بعد می‌سوزی بعد خاکت کنن میشی تربت بعد میشه والشفا فی تربته.

می‌گفت اصحاب حسین عاشق بودن؛ اول حسینی شدن بعد حسین شدن. تربت شدن. من بغل شریعه فرات دارم به حرف‌های میرزا گوش می‌کنم. هر از گاهی حسین علیه‌السلام از خیمه بیرون می‌زند با عبا و عمامه‌ای باشکوه



... عمر سعد می‌آید، حرف می‌زنند جلسه می‌گذارند ... حسین می‌خواهد خوشبختش کند عمر سعد از گندم ری حرف می‌زند و آه که آدمیزاد هرچه می‌کشد از همین خوردن گندم است! چقدر آدم باید نفهمد که یکی قرار است تو را به سمت خوشبختی و سعادت ببرد و تو برای جیفه دنیا حرف‌هایش را نشنوی و کار خودت را بکنی... اصحاب حسین اما پهلوانانی بودند که یاعلی گفته بودند و می‌دانستند که این جنون منطقی و عاقلانه و در عین حال عاشقانه ختم به خون می‌شود و نرفتند ماندند و ماندگار شدند... تربت شدند حالا تا قیام قیامت هر کس می‌آید زیارت حسین علیه‌السلام این جوانمردان را هم زیارت می‌کند. از سمت شریعه می‌روم سمت اردوگاه سپاه کوفه، عده‌ای به شمشیر تیز کردند و عده‌ای توی دامن‌هایشان سنگ جمع می‌کنند. پیرمردهایی خشکه مقدس که خشکی لب‌هایشان می‌گویند روزه‌اند ایستاده‌اند به نماز، عده‌ای حین تمرین شمشیر زدن قرآن می‌خوانند و چند صد متر آن طرف‌تر قرآن ناطق تکیه زده بر نیزه تنهایی‌اش، کلمه‌ها داغ شدند حلقم می‌سوزد برمی‌گردم به فرات؛ شپه‌ای آب به صورتم می‌زنم ... بیدار شده‌ام اذان می‌گویند ...

مروری بر مراسم عزاداری افغانستانی‌ها در ماه محرم در گفت‌وگو با سیده تکتم حسینی؛ شاعر

خواهرم زینب، چای‌ریز حضرت رقیه(س) بود

شعله بر دامن، پریشان می‌دود هر سو زنی / دختری در بین خار و خون و تاول گم شده / برق دندان شغالان و هجوم سایه‌ها / آهویی در وحشت شب‌های جنگل گم شده / گریه کردم، گریه، مثل مادری که ناله‌اش / در صدای تعزیه‌خوان‌های مقتل گم شده

یکی از زیباترین شعرهای عاشورایی است که تاکنون خوانده‌ام و شاید شما هم حس مرا داشته باشید. واقعه عاشورا از نگاه زنی شاعر که از بچگی با دستگاه امام حسین(ع) و عزاداری سیدالشهدا(ع) و یارانش آشنا شده و مراسم و مناسک محرم و صفر مانند خون در رگ‌هایش جاری است و با ذهن و احساسش یکی شده و سال‌هاست این همخونی شریف در قالب کلمه و شعر سروده می‌شود.

سیده تکتم حسینی، از پدری افغانستانی و مادری تاجیک در تهران متولد شده. شیعه است و مراسم عزاداری مردم افغانستان را هم از نزدیک دیده برای همین است که می‌گوید در محتوا همه شیعیان یک‌جور عزاداری می‌کنند، اما از نظر فرم و قالب تفاوت‌هایی با هم دارند. حسینی از زمانی که چشم باز کرده در خانه‌شان حسینیه داشته‌اند و مردم افغانستان ساکن ایران و ایرانی‌هایی که در همسایگی آنها زندگی می‌کنند در این حسینیه برای سالار شهیدان عزاداری می‌کنند. همه روزها و شب‌های محرم و صفر را.

از کوه‌های شمال افغانستان تا ایران



این شاعر درباره پدرش که بعد از خرید خانه در ایران اولین کاری که می‌کند راه‌اندازی حسینیه است، می‌گوید: پدرم از اهالی شمال افغانستان است، منطقه‌ای محروم. وقتی خیلی جوان بوده و قبل از این که ازدواج کند با نزدیک شدن به ماه محرم، پنهانی به ایران می‌آمده و زنجیر می‌خریده و می‌برده افغانستان. پدر سیده تکتم بوده که زنجیرزنی و سینه‌زنی برای امام حسین(ع) را در این منطقه باب می‌کند.

حسینی درباره مراسمی که در حسینیه‌شان برگزار می‌کنند، می‌گوید: ماه‌های محرم و صفر هر روز و شب عزاداری می‌کنیم. در ماه محرم، روزها، خانم‌ها مشغول مهیا کردن غذای شب و چای و پذیرایی می‌شوند و شب، زن و مرد به عزاداری می‌پردازند. معمولا یک زن مثلا پخت نان را به عهده می‌گیرد، نان‌های ما خاص هستند و زنان افغانستانی آنها را خودشان در تنور خانه می‌پزند. گاهی یک زن پخت صد نان را تقبل می‌کند. برای شام گاهی آش می‌پزیم و گاهی قابلی (کابلی) پلو و دیگر غذاهای محلی افغانستانی. پدرم بنا به نذری که دارد، فقط قبول می‌کند که یک نفر یک بخش سفره پذیرایی را تقبل کند و بقیه‌اش را خودش عهده‌دار می‌شود. اول به همسایه‌ها و اهالی محله می‌دهد و زمانی که آنها تمام شدند هر چه را ماند بر سر سفره می‌گذاریم برای مهمان‌های خانه.

هر زن، روضه‌خوان دل خودش است

در ایام محرم، مردان پشت بلندگو روضه و نوحه می‌خوانند و سینه و زنجیر می‌زنند. اما در بخش زنانه، ولوله‌ای خاص برپاست، هیاهویی پنهانی. به گمانم دریایی در عمق اقیانوس در جریان است. هر زن برای دل خودش روضه‌خوان است، زمزمه‌هایی که روح‌وروان را می‌لرزاند. زنان، مادرانی هستند، فرزند یا شوهر از دست داده. زمزمه‌هایی دارند خاص خودشان همزمان به سر و صورت می‌زنند و آرام مویه می‌کنند. مثلا مادرم، دخترش را از دست داد، خواهرم سرطان استخوان گرفت و از دنیا رفت. مادرم به یاد خواهرم برای حضرت رقیه(س) مویه می‌کند. انگار که مادر رقیه(س) است. خودم پسرم را در تصادف از دست دادم، می‌دانم که یک مادر چه می‌کشد در غم از دست دادن فرزند. دلم را نزدیک دل حضرت رباب(س) می‌کنم و اقتدا می‌کنم به حضرت زینب(س) که مانند آسمان بود که همه واقعه کربلا و همه آدم‌هایی را که در این واقعه شهید و اسیر شدند، پوشش می‌دهد. هر قدر هم که قوی باشی و زجر دیده و شاعر و نویسنده، مگر می‌توانی عظمت تراژدی و غم کربلا را توصیف کنی یا ذره‌ای از مصیبت حضرت زینب(س) و بردباری و صبر ایشان را درک کنی.

ماه صفر هم عزاداری داریم، اما در این ماه فقط خانم‌ها روزها مراسم برگزار می‌کنند. در این ماه هرروز یک خانم نذری را به عهده می‌گیرد و دیگی به نام «بی بی» بار می‌گذارد. دیگی که عجیب مراد می‌دهد و هر کسی حاجتی دارد به اهل بیت(ع) متوسل می‌شود، سال بعد به یکی از نذری دهندگان تبدیل می‌شود. سفره صلوات هم داریم که در طول سال پهن می‌شود هر بار در خانه یکی که نذر دارد و حاجت. سفره‌ای پهن می‌کنیم و ۱۴۰۰ تسبیح داخل آن می‌گذاریم و ظرفی نمک که رویش را می‌پوشانیم. ۱۴ هزار صلوات به ۱۴ معصوم هدیه می‌دهیم و بعد هر کسی کمی از نمک را می‌چشد. این سفره دست به دست و خانه به خانه می‌چرخد.



زینب، خواهر حسین

سیده تکتم حسینی از خواهرش می‌گوید از خواهری ۱۵ ساله زینب نام که سرطان استخوان او را با خود به آن دنیا می‌برد. زینب عاشق روضه حضرت رقیه(س) بوده و در همه مراسم روضه‌خوانی، چای‌ریز مراسم بوده. تکتم حسینی می‌گوید: زینب حالات معنوی خاصی داشت، دلش روشن بود و اتفاقات را پیش‌بینی می‌کرد. برادرم حسین را که شاعر است، بسیار دوست داشت، روزهای آخر عمرش که در آی‌سی یو بستری بود، به یکباره چشمانش را باز می‌کرد و می‌گفت: حسین در راه است و الان است که برسد و چند دقیقه بعد حسین می‌آمد. شبی که جان به جان آفرین، تسلیم کرد، قبلش وضو گرفت، نماز خواند، زیارت عاشورا خواند. پدرم رفته بود بازار، تسبیح بخرد و سفره صلوات پهن کند برای شفای زینب.

اما زینب نمازش را که خواند گفت: من بابا را دیگر نمی‌بینم! و دیگر ندید تا بابا برسد، زیارت عاشورایش تمام شد و نفس آخرش را کشید و تمام. ما هشت بچه بودیم عاشق روضه اهل بیت(س). که یکی از ما کم شد، همه ما سرسفره و حسینیه سیدالشهدا(ع) بزرگ شدیم و بال و پر گرفتیم. همه ما عاشق اهل بیتیم. عشقی که بازگو کردن آن دشوار است.

هفتاد و دو راه

راه «حُـر»



علیرضا رافتی

از در دارالاماره کوفه که بیرون زد، عرق سرد روی پیشانی‌اش نشسته بود. کمتر کسی تا آن روز پریشان حالی حر را دیده بود، اما آن روز وقتی از طرف عبیدا... مأمور شد راه را بر حسین ببندد، انگار در دلش رخت می‌شستند. به فرماندهی هزار نفر سپاه رسید که به سمت کاروان حسین بتازد، راه را به او ببندد و به کوفه بیاوردش. فرمان را گرفت. از در دارالاماره بیرون زد و صدایی از پشت سر برش گرداند: «ای حرا تو را به بهشت بشارت باد!» برگشت. کسی را ندید. با خودش گفت کدام بهشت؟ بهشت جنگ با پسر رسول خدا؟

راه زهیر را که قلم می‌چرخاندم از دهانم پرید که ما نه بلد راهیم و نه مقصد می‌شناسیم. ما فقط پیمودن بلدیم. در ذکر حر بن یزید ریاحی بیشتر به این می‌رسم که کار ما «اهدنا الصراط» گفتن و پیمودن است. گاهی راهت آن‌قدر به بی‌راهه می‌ماند که باور نمی‌کنی همان باشد که سر نماز طلب می‌کردی. با خودم فکر می‌کنم شاید اهدنا الصراط‌های حر تا پیش از آن که به حسین اقتدا کند قبول نشده بود. شاید وقتی پشت سر حسین قامت بست خدا صراطش را مستقیم کرد.

کاروان حسین در منزل «شراف» بود که از دور مردان حر نمایان شدند. اباعبدا... امر کرد به «ذی حسم» پناه بگیرند که اگر بنا بر ستیز شد، کارزارشان از یک سو باشد. حر در ذی حسم به حسین رسید و گفت امر دارد از او جدا نشود تا به کوفه برساندش.

این حرف‌ها حرف کسی بود که هنوز نمازش به نماز حسین گره نخورده بود. صلات ظهر شد. کاروان حسین به نماز ایستادند و حر اذن خواست که آنها هم نمازشان را به حسین اقتدا کنند. فکر کن! حسین به جایت بخواند «مرا به راه مستقیم هدایت کن.»

بعد از نماز، حر نزد حسین رسید و گفت: به هر رو من مأمورم که شما را به کوفه ببرم و نگذارم به مدینه برگردید، اما اگر صلاح می‌دانید راهی دیگر پیش بگیرید که نه کوفه باشد و نه مدینه، تا من از عبیدا... کسب تکلیف کنم. تاریخ نوشته بغض گلوی حر را فشار داد و دیدن زن و بچه حسین قلبش را چنگ زد و گفت: به خدا اگر بنا بر ستیز باشد کشته می‌شوی. نامه‌ای به یزید بنویس و سایه جنگ را از سر خودت بردار... حسین لبخندی زد و شعری خواند با مضمون این که ما را از شهادت باکی نیست.

دوم محرم بود که نامه عبیدا... به حر رسید که همین الساعه کاروان حسین را در بیابانی بی‌آب و علف متوقف کن. حر همچنان راهی را می‌رفت که گمان نمی‌کرد مقصدش خیر باشد.

صبح عاشورا وقتی دید عزم سپاه کوفه برای نبرد جدی است پشتش لرزید. به حیله‌ای از سپاه کند و به سوی اردوی حسین رفت. سپر پشت و رو کرد. بند پاپوش گشود. سر به زیر انداخت، به خاک سرخ کربلا نگاه می‌کرد و اشک می‌ریخت که صورت به صورت حسین نشود: قربانتان شوم! گمانم نمی‌رفت کار به اینجا بکشد. با خودم می‌گفتم نهایت به صلح می‌انجامد. من راه را بر شما بستم. من کار زن و فرزندان‌تان را به اینجا کشاندم... حسین لبخندی زد و هیچ نگفت. دست برد زیر چانه حر و یک جمله: سرت را بالا بگیر مرد....

وقتی حر سرش بالا بود و در خون خودش می‌غلتید حسین بالای سرش گفت: تو آزاده‌ای، همان‌طور که مادرت تو را نامید... آزاده یعنی کسی که راهش را فقط خدا تعیین می‌کند، نه قدرت و صاحبان دنیایی‌اش.

باکاروان

روز چهارم محرم الحرام ۶۱ هجری:

- در این روز عبیدا... بن زیاد با سخنرانی در مسجد کوفه، کوفیان را برای شرکت در جنگ با امام حسین(ع) تشویق و ترغیب کرد و در پی آن ۱۳ هزار نفر راهی کربلا شدند.
- در هیئات مرسوم است که در روز چهارم روضه طفلان حضرت زینب(س) و روضه جناب حرّ خوانده شود.

وقت سلام

أَلسَّلامُ عَلی مَنْ جَعَلَ ا... الشِّفآءَ فی تُرْبَتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی مَنِ الأجابَهُ تَحْتَ قُبَّتِهِ
سلام بر آن کسی که خداوند شفا را در خاک قبر او قرار داد، سلام بر آن کسی که (محلِ) اجابت دعا در زیر گنبد اوست.
فرازی از زیارت ناحیه مقدسه

طف

ما بهتریم به وفا و صبر



امید مهدی‌نژاد
شاعر و نویسنده

روایت روز حسین-۴
چهارشنبه چهارم محرم

حبیب بن مظاهر برخاست تا به قتال رود. حصین بن تمیم تیغ برکشید تا بر حبیب زند. حبیب به سوی او تاخت و با شمشیر به روی اسبش زد. اسب رم خورد و حصین را بر زمین انداخت. یارانش سررسیدند و کشان‌کشانش بردند.

پس حبیب رجزخوانی آغازید: به خدا اگر به شمار شما بودیم یا نیمی از شما، فوج فوج می‌گریختید، ای پست‌تباران و ای بدکرداران! حبیبم من، فرزند مظاهر، آن یکتاسوار جنگاور، آری شما افزون‌ترید به شمار؛ اما ما بهتریم به وفا و به صبر، حجت و حق نزد ماست و تقوی با ما.

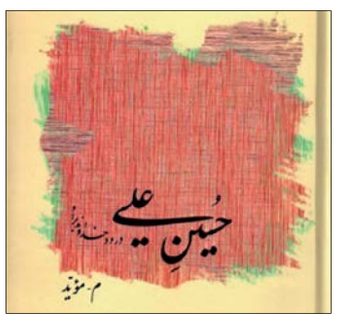
پس در کوفیان افتاد و سخت جنگید و تنی چند از ایشان بکشت. بدیل بن صریم از بنی‌تمیم بر او حمله برد و شمشیر به سرش کوفت. پس مردی دیگر از بنی‌تمیم بر او جست و نیزه‌ای بر او بزد. حبیب بر زمین افتاد. خواست برخیزد، که حصین بن تمیم شمشیر بر سرش کوفت. بدیل بن صریم فرود آمد و سر از تنش ببرید.

چون خبر حبیب بن مظاهر به حسین بردند، پریشان گشت و گریست و گفت: خود را و یاورانم را به خدا می‌سپارم و شکیبایی می‌کنم.

حصین بن تمیم در بدیل بن صریم آویخت که من شریک بودم در کشتن او.
بدیل گفت: به خدا سوگند من کشتمش.
حصین گفت: پس سرش به من ده تا بر گردن اسبم بیاویزم، تا مردمان بدانند من با تو شریک بودم در کشتن او، پس به تو بازش دهم، تا برِ ابن‌زیاد بری، که مرا نیازی به صله‌اش نیست. بدیل نپذیرفت و در هم آویختند. قوم از هم جدایشان کردند و بر همین قرار صلح‌شان دادند.

کتاب محرم

قیامی شاعرانه

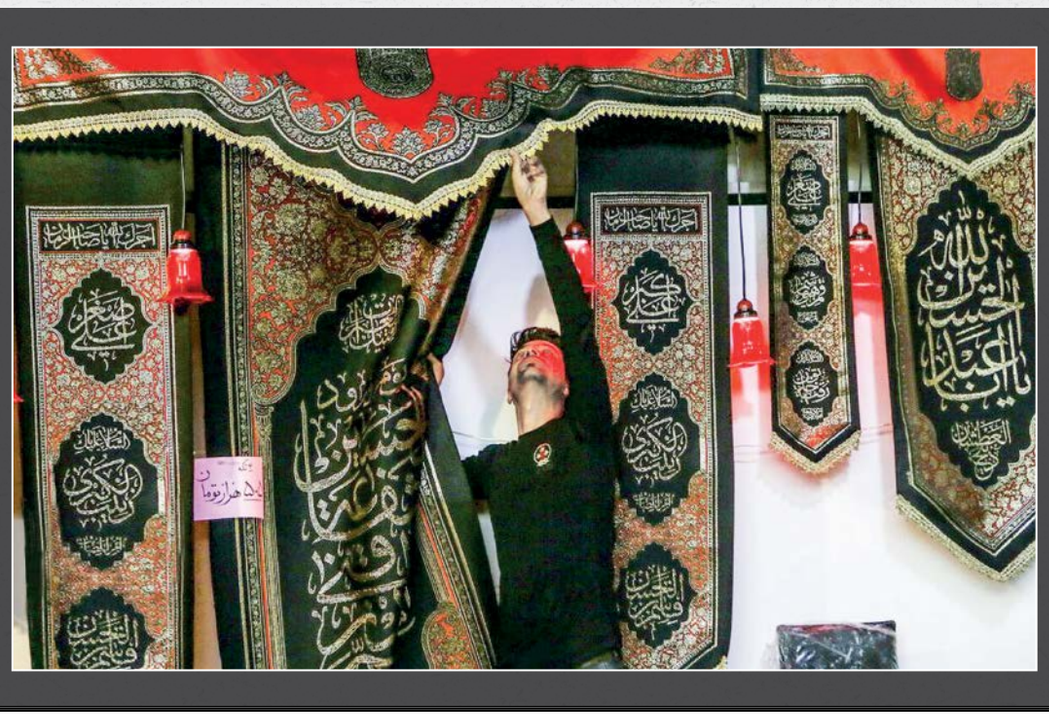


کتابخوانی هم برای خودش رسم و رسوماتی دارد. البته فکر نکنید که هرکسی به این مقام نمی‌رسد. بلکه حرفم این است که اغلب سعی می‌کنند در شب‌ها و روزهای عزای ارباب کتاب‌هایی دم دست بگذارند که با حال و هوای این روزها همخوانی داشته باشد. کتاب «حسینِ علی» یکی از آثاری است که در این روزها و شب‌ها می‌تواند همدم خوبی برای عزاداران باشد تا هم از شیرینی‌های زبانی آن سود ببرند و هم در تاریخ سفر کنند. این کتاب را محمدحسین مهدوی متخلص به «م.موید» نوشته که زبان آن لحظات نابی در مرور اتفاقات کربلا را برای خواننده رقم می‌زند. موید در این کتاب به یک منبع تاریخی اکتفا نکرده بلکه از منابع مستند مختلفی برای روایت قیام سیدالشهدا(ع) استفاده کرده و اثری متفاوت از خود در بازخوانی قیام سیدالشهدا(ع) به جاگذاشته است.

گرمی بازار

علی رئوف

بازار و خرید کردن همیشه نشانه زنده بودن یک شهر است. نشانه جریان داشتن یک جمعیت. تکاپوی مردم برای آراستن یک مناسبت را می‌شود در بازارها دید. در بازار شب عید نوروز جوشش مردم برای نو شدن را می‌بینی. چیزهایی می‌خرند تا خانه‌شان، لباس‌شان و خودشان را نو کنند. اما محرم حکایت عجیبی است. مردم به بازار می‌روند و با ذوق چیزهایی می‌خرند که برای خانه خودشان نیست. تکاپوی خرید استکان و قوری و پرچم و کتیبه برای حسینیه حس زیبایی است. مردم حسینیه را خانه‌شان می‌دانند و چیزهایی می‌خرند که با آن، خانه دنیا و آخرت‌شان را نو کنند.



عکس: ایرنا